

### 36- جنبش آزادیبخش ملی و همزیستی مسالمت آمیز

استراتژی احزاب کمونیست و کارگری در مورد جنگ آنست که حتی در دوران کنونی یعنی با وجود آن که امپریالیسم هنوز از بین نرفته و هنوز نیرومند است جامعه بشری را از بلیه یک جنگ جهانی جدید برهانند و به عبارت دیگر اجازه ندهند که حل تضادها و اختلافات از طریق توسل به جنگ جهانی صورت گیرد یا به دیگر سخن اصول همزیستی مسالمت آمیز را به کشورهای سرمایه داری تحمیل نمایند. از جانب دیگر خلق هایی هستند که هنوز استقلال سیاسی خود را به دست نیآورده اند و بسیار دیگر خلق ها هستند که از استقلال اقتصادی نصیبی ندارند و مسئله اصلی جامعه آن ها ریشه کن کردن نفوذ امپریالیسم و سلطه انحصارات بیگانه و سرنگون کردن حکام دست نشانده و دنباله روی امپریالیست هاست. در تمام این کشورهاست که جنبش عظیم و خروشان آزادیبخش ملی - یکی از سه جریان عمده ضد امپریالیستی دوران معاصر - در کار پیکار است. در مورد رابطه این جنبش با سیاست همزیستی مسالمت آمیز در سالیان اخیر سفسطه های چپ نمایانه بسیار صورت می گیرد. انقلابی نمایان ظاهر الصلاحی پیدا شده اند که ادعا می کنند چه از نظر تئوریک و چه از نظر علمی بین سیاست همزیستی مسالمت آمیز و جنبش رهایی بخش ملی تضاد موجود است. ادعا می کنند که مخالفین يك جنگ جهانی گویا با مبارزه ملل در راه استقلال و آزادی مخالفند. آن ها مبارزه در راه همزیستی مسالمت آمیز را عملی غیر انقلابی و حتی همدستی با سرمایه داری به قلم می دهند. این يك سفسطه عامیانه و مودیانه است که با درک تضادهای واقعی جهان امروز و تشخیص نیروهای ضد امپریالیستی و شیوه و سیاست امپریالیست ها بی پایگی آن به آسانی معلوم می شود.

همزیستی مسالمت آمیز مربوط است به نحوه مناسبات بین کشورهایی که دول آن ها دارای سیستم های اجتماعی و سیاسی مختلف هستند به معنای آنست که اسلحه متجاوز و توسل به جنگ از چنگ امپریالیست ها به در آورده شود و نقشه های استراتژیک آن ها عقیم گذاشته شود. بر خلاف ادعای مدعیان چپ نما مبارزه در راه همزیستی مسالمت آمیز از همان آغاز تشکیل نخستین دولت سوسیالیستی شروع شد و نخستین منشوری که لنین به نام حکومت شوراهای امضاء کرد منشور معروف صلح بود که حاوی اصول سیاست همزیستی مسالمت آمیز است. یادآوری این نکته مهم تاریخی بی فایده نیست که در مقابل سیاست لنینی استقرار مناسبات عادی صلح آمیز بین دول دارای سیستم های اجتماعی مختلف در آن هنگام دول امپریالیستی سیاست مداخله، لشکر کشی ضد انقلابی را به کار بردند و این تنها پس از شکست مداخله دول 14 گانه امپریالیستی بود که آن ها مجبور شدند به نوعی همزیستی مسالمت آمیز تن در دهند و دولت شوروی را به رسمیت بشناسند و با آن رابطه برقرار کنند و قراردادهای مختلف امضاء نمایند. این يك پیروزی سوسیالیسم بود و امروز هم تحمیل این سیاست به امپریالیسم که هرگز ماهیت جنگ طلبانه و تجاوز کارانه خود را از دست نداده چیزی جز يك پیروزی نیروهای مترقی و ضد امپریالیستی در نتیجه مبارزه ای مداوم و پی گیر نیست. به عبارت دیگر همزیستی مسالمت آمیز تنها و تنها ثمره مبارزه طبقاتی در مقیاس بین المللی علیه امپریالیسم و در زمینه روابط بین دول است. کمونیست ها همیشه این مفهوم همزیستی مسالمت آمیز را خاطر نشان می سازند و این مبارزه، مبارزه برای تحمیل اصول همزیستی مسالمت آمیز هرگز با پیکار خلق ها به خاطر استقلال و آزادی مغایر نیست، بلکه برعکس دست در دست آن علیه امپریالیسم متوجه است و جز این هم نمی تواند مفهومی داشته باشد. همزیستی مسالمت آمیز امکانات مناسبی را هم برای توسعه مبارزه طبقاتی در کشورهای امپریالیستی و هم برای نهضت آزادیبخش ملی در کشورهای مستعمره و وابسته ایجاد می نماید و به نوبه خود موفقیت ها و پیروزی های مبارزه آزادیبخش ملی به تحکیم اصل همزیستی مسالمت آمیز کمک می کند. اینست رابطه دیالکتیکی بین نهضت

آزادبخش ملي و سياست همزيستي مسالمت آميز. احترام به اصول اساسي همزيستي مسالمت آميز براي كشورهاي نوحاسته ملي به معنای احترام كامل به حق حاكميت آنهاست. استعمار و ستم ملي به هر شكلي كه باشد با اصول همزيستي مسالمت آميز مباينت دارد و به معنای تجاوز و تعرض مستمر به حقوق ملل است. بنابر اين مبارزه ملي كه براي آزادي خود قيام کرده است مبارزه اي عادلانه بوده و در اين مبارزه از هر وسيله اي كه اين ملت صلاح بداند مي تواند استفاده كند. جنگ عادلانه خلق ويتام اكنون به همه جهانيان نشان مي دهد كه اجرائي سياست لنيني همزيستي مسالمت آميز از طرف كشورهاي سوسياليستي به هيچ وجه مانع آن نيست كه اين كشورها با تمام قوا و به همه اشكال از خلق ويتام دفاع كنند و به وي كمك همه جانبه نمايند.

سياست همزيستي مسالمت آميز مغاير با جنبش آزادبخش ملي نيست برعكس همبستگي و عمل مشترك كشورهاي سوسياليستي و جنبش رهايي بخش ملي و نهضت كارگري كشورهاي سرمايه داري (سه نيروي عمده انقلاب عصر ما) براي جلوگیری از يك جنگ جهان گیر بهترين شرايط را براي لگام زدن بر امپرياليست ها و موفقيت نهضت هاي استقلال طلبانه و آزادي جويانه ملي فراهم مي سازد. آيا بايد اين نکته را هم تکرار کرد که يك جنگ جهاني كه مسلماً جنگي هسته اي خواهد بود زيان هاي عظيم و پيش بيني ناپذيري به تمدن انساني وارد خواهد ساخت كه براي جبران آن زمان هاي طولاني ضرور است. همزيستي مسالمت آميز به معنای حفظ وضع سياسي موجود و حفظ مناسبات اجتماعي موجود در كشورهاي سرمايه داري به معنای حفظ استعمار و نو استعمار و يا هر نوع عقب نشيني و گذشت ايدئولوژيك و طبقاتي نيست، برعكس كمكي است براي گسترش مبارزه طبقاتي درمقياس ملي و بين المللي، مانعي است بر سر راه كوشش امپرياليسم به رفع تضادهای دروني خويش از طريق تشديد وخامت وايجاد كانونهاي خطر جنگ، دريك كلمه در زمينه مبارزه طبقاتي در جوامع سرمايه داري و در زمينه مبارزه ايدئولوژيك همزيستي وجود ندارد و ممكن نيست.

همزيستي مسالمت آميز يعني رعايت اصول حق حاكميت، برابري حقوق، مصونيت و تماميت ارضي هر كشور بزرگ يا كوچك، عدم مداخله در امور داخلي ديگر كشورها، احترام به حق كليه خلق ها درانتخاب آزاد نظام اجتماعي - اقتصادي و سياسي خويش، حل و فصل مسائل بين المللي حل نشده از طريق سياسي و به وسيله مذاكرات. سياست همزيستي مسالمت آميز با حق خلق ها در انتخاب راه مبارزه اي كه براي رهايي خويش لازم مي شمردند اعم از اين كه مسلحانه يا غير مسلحانه باشد تباين ندارد و نيز ابدأً به معنای پشتيباني از رژيم هاي ارتجاعی نيست. همزيستي مسالمت آميز مبارزه ايست عظيم كه در آن هر سه نيروي عمده ضد امپرياليستي جهان معاصر ذي نفعند.

### 37- جنگ

جنگ يعني مبارزه مسلحانه بين كشورها يا بين طبقات كه به خاطر اجرائي هدف هاي سياسي و اقتصادي صورت مي گيرد. جنگ يك پديده اجتماعي تاريخي است. يعني در جامعه بشري در مرحله معيني از تكامل تاريخ به وجود آمد و وابسته به شرايط گذراي حيات اجتماعي بوده و در مرحله معيني از تكامل تاريخ، از حيات بشري حذف مي گردد. از نظر تاريخي لزوم ايجاد نخستين دسته هاي مسلح يا ارتش هم زمان با پيدايش مالكيت فردي و پيدايش طبقات و دولت پديد گشت و آن هنگام در جوامع منقسم به طبقات، جنگ به طور عمده به وسيله اي براي تحكيم تسلط طبقات استعمارگر و اشغال سرزمين هاي غير و سيطره جويي بر ساير خلق ها بدل شد.

در عصر کنونی سرچشمه اساسی جنگ ها نظام سرمایه داری و تضادهای آنست که در مرحله امپریالیسم به منتهای حدت خود می رسد. لنین بر اساس تجزیه و تحلیل تاریخ جنگ ها و به ویژه جنگ های دوران امپریالیسم، جنگ ها را به طور علمی طبقه بندی کرده و انواع آن را تعیین کرد. تئوری مارکسیستی - لنینیستی درباره جنگ نشان می دهد که دو نوع اساسی جنگ وجود دارد: جنگ عادلانه و جنگ غیر عادلانه.

جنگ عادلانه جنگی است که به خاطر اشغال سرزمین های دیگران و تسلط بر ملل دیگر صورت نمی گیرد بلکه جنگی است آزادیبخش به خاطر دفاع از میهن و دست آوردهای زحمتکشان علیه استعمارگران و استیلاگران، علیه اشغالگران و متجاوزان خارجی، علیه بندگی استعماری یا یوغ طبقات بهره کش.

جنگ غیر عادلانه جنگی است تجاوزکارانه برای برده کردن سایر خلق های ملل، برای سرکوب زحمتکشان، برای توسعه طلبی. به عنوان مثال هم اکنون در ویتنام جنگی عظیم جریان دارد: در این جنگ یک سو امپریالیست های امریکایی و نوکران محلی آن ها قرار دارند و در سوی دیگر خلق ویتنام. جنگی که آمریکا انجام می دهد جنگی تجاوزکارانه و اسارت آور. جنگی که خلق ویتنام با آن همه قهرمانی انجام می دهد جنگی است عادلانه به خاطر کسب استقلال و آزادی و وحدت ملی. اخیراً این جنگ به جنگ عادلانه تمام خلق های هند و چین بدل شده است. به همین جهت است که هر فرد شرافتمند با تجاوز امریکا که با وحشی گری های بی سابقه می خواهد نظم استعماری و آزادی کش خود را مستقر سازد مخالف است و در مقابل از جان و دل با ملت قهرمان ویتنام که می خواهد در میهن خود آزاد و مستقل زندگی کند ابراز همبستگی می کند. مارکسیسم - لنینیسم مخالف جنگ غیر عادلانه تجاوز کارانه و مدافع جنگ عادلانه و توده ایست.

یکی از انواع جنگ های عادلانه جنگ های پارتیزانی خلقی است که عبارتست از جنگ دسته جات مسلح نامنظم خلق در پشت جبهه دشمن، در قلب نواحی تحت اشغال - جنگی است که توده های مردم با استفاده از اشکال مختلف مبارزه انجام می دهند. البته این شکل جنگ تازگی ندارد. جنگ پارتیزانی خلق اسپانیا علیه اشغالگران فرانسوی در زمان ناپلئون در 160 سال پیش، جنگ مردم روسیه در زمان حمله ناپلئون در همان موقع جنگ میهن پرستان ایتالیایی به فرماندهی گاریبالدی در 120 سال پیش، جنگ فرانسویان علیه اشغالگران آلمانی در 90 سال پیش از نمونه های جنگ پارتیزانی به شمار می رود. همچنین است مبارزه مسلحانه دستجات پارتیزانی هنگام جنگ داخلی و جنگ دوم جهانی در اتحاد شوروی و طی همین جنگ جهانگیر دوم در فرانسه و ایتالیا و یوگوسلاوی و لهستان و بلغارستان و چکسلواکی و یونان و چین و کره و ویتنام و فیلیپین و غیره از این قبیل است.

هم اکنون جبهه ملی آزادیبخش ویتنام جنوبی از شکل جنگ پارتیزانی نیز در کنار واحدهای منظم ارتش آزادیبخش به طور وسیع و موثر استفاده می کند. در این بحث پیرامون مسئله جنگ باید مطلب دیگری را نیز روشن کرد و آن مبارزه برای صلح و جلوگیری از جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی است. گفتیم که سرچشمه اساسی جنگ ها نظام سرمایه داریست ولی این بدان معنا نیست که تا هنگامی که در تمام کشورها سوسیالیسم به پیروزی کامل و قطعی نرسیده بروز جنگ دارای خصلت ناگزیر و اجتناب ناپذیر است و امکانی برای جلوگیری از آن وجود ندارد و بنابر این باید دست روی دست گذاشت و در مقابل خطر یک فاجعه جهانی اقدامی نکرد. اکنون آن چنان قوای اجتماعی و سیاسی پدید آمده که دارای چنان قدرت و وسائلی هستند که بتوانند جلو بروز جنگ را از جانب امپریالیست ها بگیرند. در اعلامیه 81 حزب کمونیست و کارگری در سال 1960 گفته می شود:

« زمانی فرا رسیده است که می توان کوشش تجاوزکاران امپریالیستی را برای آغاز جنگ جهانی عقیم گذاشت. »

در جلسه مشورتی استراتژی این احزاب در مورد جنگ چنین تعیین شد که « جامعه بشری را حتی در دوران کنونی از کابوس يك جنگ جهانی جدید برهاند ». آن نیروهایی که می توانند این حکم را عملی سازند سه نیروی عمده اجتماعی کنونی: سیستم سوسیالیستی جهانی، جنبش ملی ضد امپریالیستی و جنبش کارگری انقلابی در کشورهای سرمایه داری هستند.

هم اکنون خصلت تجاوزکارانه امپریالیسم شکل خطرناک تازه ای به خود گرفته است و در این شرایط تعیین طرق و وسائل جلوگیری از جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی با حدت بیشتری مطرح می شود. مبارزه با خطر جنگ سهل و ساده نیست. برخی ها می گویند بروز جنگ جهانی به يك امر کاملاً اجتناب ناپذیر مبدل شده و در مقابل سیر حوادث نمی توان کاری کرد. این طفره رفتن از مسئله است. کسانی نیز مدعیند که به علت وجود سلاح های مدرن و بسیار خطرناک خلع سلاح توده ها در مبارزه به خاطر صلح و تأیید عملی مسابقه تسلیحاتی منجر می شود. تأیید می کنیم که احزاب کمونیست در اسناد خود از امکان جلوگیری از جنگ جهانی سخن گفته اند، ولی هرگز مدعی نشده اند که این کار به خودی خود انجام پذیر است. وظیفه کنونی عبارتست از یافتن شیوه هایی که به این امکان تحقق بخشد، آن هم در شرایطی که امپریالیسم می کوشد ضعف خود را با اقدامات تجاوزکارانه و ماجراجویانه جبران نماید.

اکنون یکی از شیوه های عمده امپریالیست ها ایجاد جنگ های موضعی و محلی است. هدف آن ها وارد ساختن ضربه به مواضع سوسیالیسم و جنبش آزادیبخش ملی است. این شیوه هم آشکار و هم با مانورهای ماهرانه صورت می گیرد. این مانور گاهی شامل اقداماتی می شود که توسط دست نشانندگان امپریالیسم صورت می گیرد (مثل تجاوز اسرائیل) یا از طریق توطئه و هدف کودتا (مثل کودتای سرهنگ ها در یونان) و همچنین از طریق تحریکات آگاهانه علیه کشورهای سوسیالیستی (مثل حادثه کشتی جاسوسی امریکایی پونتلو علیه جمهوری توده ای کره). در این شرایط وظیفه مهمی و عمده و تاریخی دوران ما عبارتست از عقیم گذاردن نقشه های تجاوزکارانه پیش از آن که کار به جنگ بیانجامد. این وظیفه می تواند فقط بر پایه همکاری جمعی سه نیروی عمده ترقیخواه و ضد امپریالیستی دوران ما (یعنی سیستم جهانی سوسیالیسم، جنبش آزادیبخش ملی و جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری پیشرفته) انجام گیرد.

بنابر این از نظر مبارزه در راه صلح و علیه نقشه های جنگ طلبانه امپریالیستی نیز همکاری این سه نیرو و درک مسئولیت مشترک آن ها مهم ترین مسئله سیاسی کنونی است. پیروزی این استراتژی یعنی تحمیل اصول اساسی همزیستی مسالمت آمیز به کشورهای سرمایه داری که خود نوعی و شکلی از مبارزه طبقاتیست، به سود هر سه این نیروهاست به سود کشورهای سوسیالیستی است زیرا که می تواند به رشد خود و اثبات برتری سیستم سوسیالیستی و کمک به سایر ملل جهان ادامه دهد. به سود جنبش آزادیبخش ملی است زیرا همزیستی مسالمت آمیز احترام به حق حاکمیت ملل را ایجاد می کند. با استعمار ملی به هر شکلی مابینت دارد و مبارزه عادلانه ملل را برای استقلال و آزادی در بر می گیرد، به سود زحمتکشان کشورهای سرمایه داریست زیرا این خلق ها فدای کار و هدفی که مربوط به آنها نیست نخواهند شد و دچار تضییقات مادی و معنوی ناشی از تدارکات جنگی نخواهند گشت.

این استراتژی و پیروزی صلح و جنگ، پیروزی همزیستی مسالمت آمیز بر تجاوز و ماجراجویی، پیروزی استقلال بر استعمار کاریست که تنها از طریق استفاده از تمام وسائل و امکانات تحت اختیار نیروهای ضد امپریالیستی می تواند انجام پذیرد. این پیروزی بر ببر کاغذی نیست، بر درنده مکاریست که دندان های تیز دارد و اگر به وی امکان داده شود می تواند زیان های سنگینی وارد سازد.

مقصود از این عبارت رایج وضع بسیار وخیم بین المللی و تشدید این وخامت در روابط بین کشورهای سوسیالیستی و کشورهای سرمایه داریست. این اصطلاح پس از جنگ دوم جهانی به وجود آمد، هنگامی که بر اثر سیاست دول امپریالیستی موسوم به سیاست از موضع قدرت روش تجاوزکارانه و خرابکارانه جلوگیری از هر نوع مناسبات عادی و مسالمت آمیز بین دول تحریک علیه کشورهای سوسیالیستی و مداخلات استعمارگرانه برای سرکوب نهضت های ملی از ادبیخس گسترش فراوان یافت. این اصطلاح حالتی را در روابط بین المللی نشان می دهد که جنگ با اسلحه گرم و برخورد ارتش ها وجود ندارد ولی وخامت اوضاع جهان زیاد می شود و روابط بین دول تیره می گردد و انواع حملات و تحریکات و اقدامات مغایر با روابط عادی زمان صلح انجام می گیرد و انواع حملات و تحریکات و اقدامات مغایر با روابط عادی زمان صلح انجام می گیرد. محافل امپریالیستی برای مقاصد استعمارگران و تحکیم تسلط خود به جنگ سرد دامن می زنند و آن را به عبارت معروف خود تا حد بند بازی بر لب پرتگاه جنگ می کشانند. دکترین « جنگ سرد » پس از جنگ جهانی دوم به وسیله وینستون چرچیل در فولتن بیان شد و امپریالیسم امریکا آن را سیاست رسمی خود قرار داد. هدف سیاست همزیستی مسالمت آمیز که از طرف کشورهای سوسیالیستی تعقیب می شود خاتمه دادن به جنگ سرد است که مشکلات فراوان در سر راه تکامل خلق ها و رهایی آن ها ایجاد می کند. سیاست جنگ سرد بیش از پیش دچار ناکامی می گردد و به انفراد امپریالیسم امریکا منجر شده است. شکست قطعی این سیاست پیروزی سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز حتمی است.

### 39- جهان بینی

عبارتست از سیستم نظریات، مفاهیم و تصورات درباره جهان. این واژه در معنای وسیع خود کلیه نظریات انسان را درباره جهانی که ما را احاطه کرده در بر می گیرد از نظریات و عقاید فلسفی و اجتماعی و سیاسی گرفته تا اخلاقی و هنری و مسائل مربوط به علوم طبیعی و غیره مفهوم محدودتر واژه جهان بینی و هسته مرکزی آن عبارتست از نظریات و عقاید فلسفی.

مسئله مهم جهان بینی همان مسئله اساسی فلسفه است و بنا بر پاسخی که به این مسئله داده شود به طور کلی انواع جهان بینی ها را می توان به دو دسته تقسیم کرد: ماتریالیستی و ایده آلیستی. جهان بینی انعکاسی است از هستی اجتماعی و وابسته است به سطح معرفت و آگاهی های بشر در هر مرحله معین تاریخی و همچنین وابسته است به نظام اجتماعی مربوطه.

در جامعه طبقاتی جهان بینی ماهیتی طبقاتی دارد. قاعدتاً جهان بینی طبقه حاکم در هر جامعه ای جهان بینی حاکم است. جهان بینی دارای اهمیت عظیم پراتیک است، زیرا که مناسبات انسان را با جهان و واقعیت موجود تعیین می کند و معیاری برای نحوه عمل و برخورد با این جهانست. جهان بینی علمی، از آنجا که قوانین عینی طبیعت و جامعه کشف و به کار بستن آن ها را شالوده خود قرار می دهد و از آنجا که بیانگر منافع نیروهای ترقی خواه است به رشد و پیشرفت کمک می کند. جهان بینی غیر علمی و ارتجاعی در خدمت طبقات و نیروهای می رنده قرار دارد، مانعی در راه تکامل جامعه است. از منافع طبقات استنثار گر دفاع می کند و زحمتکشان را از پیکار برای رهایی خود باز می دارد.

جهان بینی کمونیستی - مارکسیسم لنینیسم - به شکل پی گیر و جامعی یک جهان بینی علمی است. این جهان بینی علمی بیانگر منافع پرولتاریا و همه زحمتکشان است با قوانین

عيني رشد جامعه مطابقت دارد و در جامعه سوسياليستي به جهان بيني همه خلق بدل مي گردد. حقيقت و علميت جهان بيني ماركسيستي - لنينيستي را تمام تاريخ پراتيك بشريت، زندگي، و كليه دستاوردها و دانش انساني ثابت مي كند.